

پژوهشی دربارهٔ احادیث نهی از تفسیر به رأی در نگاه فریقین

دکتر جعفر گل محمدی*

چکیده

فریقین سند احادیث نهی از تفسیر به رأی را پذیرفته و دربارهٔ مقادیر این احادیث به دو گروه کلی تقسیم شده‌اند؛ گروهی با استناد به این روایات هر نوع کوششی را برای استنباط مراد خدا از ظواهر آیات مردود و حرام می‌دانند و گروه غالب با ردّ این نگرش نهی از تفسیر به رأی را به معنای نفی مطلق تفسیر قلمداد نمی‌کنند و بر این باورند که مقصود از این روایات تفسیر بدون علم و یا تحمیل رأی بر قرآن است. برخلاف تصور برخی اختلاف نظر این دو گروه لفظی نیست؛ چه این که تقسیم این روایات به تفسیر به رأی جایز و غیر جایز بی‌مورد است.

اکثر قرآن پژوهان فریقین معتقدند کاوش در حیطةٔ ظواهر الفاظ قرآن برای درک مراد خدا پس از فحص و بررسی تمام شواهد و قراین درون نصی و برون نصی عنوان تفسیر دارد اما مصداق تفسیر به رأی نیست در این معنا و نیز مصداقی که برای تفسیر به رأی ذکر کرده‌اند به نقاط مشترک فراوانی در بین فریقین بر می‌خوریم؛ از این رو هیچ کدام از دو فریق نمی‌توانند یکدیگر را متهم کرده تفسیرشان را در جرگهٔ تفسیر به رأی محسوب کنند.

واژگان کلیدی: رأی، تفسیر، تفسیر به رأی، ظواهر قرآن.

«رأی» در لغت به معنای اعتقاد و جمع آن «آراء» است (فراهیدی، ۱۴۱۴، ص ۲۹۴؛ فیروزآبادی، بی تا، ج ۴، ص ۳۳۳ و ابن منظور، ج ۵، ص ۸۴) واژه رأی در احادیث نهی از تفسیر به رأی، به معنای باور و دیدگاهی است که شخص آن را بر اثر پیش فرض‌ها و تلاش‌های فکری‌اش برگزیده است.

بررسی اسناد روایات نهی از تفسیر به رأی

روایات نهی از تفسیر به رأی در مصادر فریقین نقل شده‌اند. این احادیث در مصادر شیعی در حد مستفیض (عیاشی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۹۵؛ صدوق، ۱۳۶۱، ص ۶۸؛ مجلسی، ج ۹۲، صص ۱۱۰ - ۱۱۱ و بحرانی، بی تا، ج ۱، صص ۱۷ - ۱۹) به بیش از ده روایت می‌رسد (بابایی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۵۶) و برخی آن‌ها را در حد تواتر به حساب می‌آورند (خویی، ۱۳۶۴، ص ۲۶۹) در میان این روایات، روایت با سند معتبر نیز یافت می‌شود.

در مصادر اهل سنت نیز تعدادی از این احادیث به چشم می‌خورد، هر چند عده‌ای از اهل سنت در سند برخی از این احادیث مناقشه کرده‌اند (الوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۶ و الارنؤوط، ج ۳، ص ۴۹۶) لیکن شهرت آن‌ها و نیز وجود روایاتی که مضمون این احادیث را تایید می‌کند (طبری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۵۸ - ۵۹؛ بغوی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۵)، ضعف احتمالی سند را جبران خواهد کرد به ویژه آن که برخی از اهل سنت، سند پاره‌ای از این احادیث را حسن صحیح می‌داند مانند «ترمذی» درباره این حدیث از پیامبر خدا (ص) که می‌فرماید: «من قال فی القرآن بغیر علم فلیتوبأ مقعده من النار؛ هر کس در مورد قرآن سخن بدون علم گوید، باید جایگاهش را در آتش آماده کند» و باز درباره این حدیث که می‌فرماید: «... من قال فی القرآن برأیه فلیتوبأ مقعده من النار؛ هر کس درباره قرآن با رأی خود سخن گوید باید جایگاهش را در آتش آماده کند» حکم به «حسن» می‌کند (ترمذی، ج ۵، ص ۱۹۹؛ نسائی، ج ۵، ص ۳۱ و ابن حنبل، ج ۳، ص ۴۹۶).

بنابراین هیچ کس از فریقین این احادیث را به دلیل ضعف سند یا عدم اعتبار مصدر، نفی نکرده است بلکه با تلقی به قبول، در صدد فهم درست دلالت آن‌ها برآمده‌اند.

بررسی تلقی فریقین از احادیث نهی از تفسیر به رأی

در بین فریقین، دو تلقی عمده از این احادیث هست؛ جمعی اندک از آنان به استناد این احادیث، تفسیر قرآن را به طور مطلق نهی کرده و هر نوع تلاشی را برای استنباط از قرآن بدون استناد به قول

معصوم در بین شیعه (بحرانی، بی تا، ص ۱۷۴) و یا به قول پیامبر خدا و صحابه یا تابعینی که از صحابه فراگرفته‌اند در بین اهل سنت (قرطبی، ج ۱، ص ۳۱؛ راغب، ۱۴۰۵، ص ۹۳ و ماوردی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۴) حرام می‌دانند.

در تقریر برداشت این افراد از این احادیث، این پرسش به ذهن می‌رسد که چرا هر نوع تفسیر

که از معصومان و یا صحابه گرفته نشود، تفسیر به رأی خواهد بود؟

پاسخ این است: هر نوع استنباطی از ظواهر قرآن، آمیخته با نظر و باور مفسر است و مفسر در مقام استنباط از (ظاهر) قرآن ناگزیر، از رأی و اندیشه خود مدد خواهد گرفت و همین که رد پای رأی به میان آمد، نهی به آن تعلق می‌گیرد، آن هم هر نوع رأی و باوری؛ چه درست و از راهش و چه نادرست و از غیر راهش؛ ولی اگر مفسر تنها به تفسیر مأثور اکتفا کند، رأی و نظری از خود به میان نیاورده و تفسیرش بر مبنای علم و درست خواهد بود. البته نباید از این نکته غافل بود که اولاً: قرآن به این دلیل که «حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ» می‌باشد، معانی مختلف را به خود می‌گیرد (نهج البلاغه، نامه ۷۷) و ثانیاً: نهی از تفسیر به رأی، حکمی تعبدی نیست که هیچ راهی برای تحلیل و بررسی عقلی در آن نباشد و به طور تعبدی گفته شود هر نوع تفسیری از غیر معصومان، یا صحابه، تفسیر به رأی و ممنوع است، بلکه این نهی، ارشادی است که اگر این روایات هم نبود عقل آدمی به طور مستقل بر حرمت تفسیر به رأی حکم می‌کرد و انسان را از این نوع تفسیر برحذر می‌داشت؛ چون هر نوع برخوردی ناآگاهانه یا مغرضانه با این کتاب آسمانی قبیح است، هر چند به طور ناخودآگاه به نتیجه درست رسد؛ ولی چون از راهش نیامده، قبح عقلی آن پابرجاست.

محققان شیعه در پاسخ به برداشت اخباری‌ها از روایات نهی از تفسیر به رأی می‌گویند: اگر مفاد این روایات، نهی مطلق از تفسیر باشد مستلزم دو نتیجهٔ غیر قابل قبول خواهد بود: اولاً: روایات نهی از تفسیر به رأی باید آیات و اخبار متعددی که تمسک به ظواهر قرآن را روا و حتی تشویق می‌کنند به طور کلی کنار نهاد و یا توجیه کرد. ثانیاً: چون این روایات (نهی از تفسیر به رأی) با این معنا با سیره عقلا، یعنی همان قریحه عرفی در برخورد با ظواهر الفاظ، و سیره متشرعه از اصحاب ائمه، در عمل به ظواهر از جمله ظواهر قرآن، مخالفت دارند ناگزیر باید پذیرفت که قرآن راهی ویژه پیموده و مقاصدش را از راه و روش محاورات عرفی و عقلایی نرسانده است. روشن است که پذیرش این دو مطلب بسیار دشوار است؛ چون از یک سو نمی‌توان آن همه آیات و اخبار را در جواز تمسک به ظواهر قرآن کنار گذاشت و یا توجیه کرد و از سوی دیگر نمی‌توان پذیرفت زبان قرآن زبان مخصوص به خود اوست؛ چون در این صورت باید چنین زبان مخصوصی به لحاظ ابتلائی گسترده به آن، به صورت متواتر به ما

می‌رسید آن هم از اصحاب خاص معصومان که به فقه و فهم شهرت دارند تا بتواند در درجه استحکام با سیره عقلا و متشرعه (در عمل به ظواهر) مخالفت کند. روایات نهی از تفسیر به رأی نیز نمی‌تواند چنین دلیلی باشد چون از نظر عرف، حمل ظواهر الفاظ بر معنایشان، تفسیر به رأی نیست و یا لااقل این روایات از این نظر مجملند، از این رو در برابر سیره عقلا در تمسک به ظواهر استحکامی نخواهد داشت تا آن را از کار بیندازند (صدر، ۱۹۷۸، ج ۱، ص ۳۰۶؛ و انصاری، ص ۳۵).

مشهور اهل سنت از قدما و متأخران نیز می‌گویند: آنان که به استناد روایات نهی از تفسیر به رأی از مطلق تفسیر احتراز می‌کنند، به خطا رفته‌اند و نتوانسته‌اند مراد واقعی این روایات را درک کنند؛ چون:

اولاً: به تعبیر اکثر اهل سنت، این نوع برداشت از روایات مخالف با تمام ادله قرآنی و روایی مبنی بر جواز تفسیر قرآن می‌باشد (طبری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۳؛ ماوردی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۶؛ بغوی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۶ و آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶).

ثانیاً: اگر در تفسیر تنها به روایات پیامبر خدا (ص) اکتفا شود، موجب تعطیل احکام خواهد شد؛ چون پیامبر خدا (ص) مقداری اندک از قرآن را تفسیر کرده‌اند (طبری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۲ و آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۷) و اگر تفسیر به کلی روا نبود پیامبر خدا باید تمام قرآن را تفسیر می‌فرمود، به همین دلیل حضرت بسیاری از قرآن را تفسیر نکرد تا ارباب اجتهاد در قرآن بیندیشند تا مراد خدا را دریابند (قاسمی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۶۵).

ثالثاً: این نوع تلقی از روایات، مخالف با سنت صحابه است. آنان قرآن را به اندازه درکشان تفسیر می‌کردند، اختلاف نظر در اقوال صحابه نیز دلیل بر این است که همه اقوال آنان در تفسیر از پیامبر خدا نیست و اجتهاد خودشان است (بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵ و قرطبی، ج ۱، ص ۳۳) افزون بر آن برخی از خود صحابه مانند عمر تفسیر بسیاری از آیات را از اهل علم می‌پرسید، بدون آن که بر ایشان شرط کند آن چه می‌گویند، تنها روایت پیامبر خدا باشد (ابن عاشور، ج ۱، ص ۳۴).

رابعاً: تمام احتیاط و تحرّجی که گذشتگان درباره تفسیر قرآن داشته‌اند، در مواردی بوده که نمی‌توانستند معنای آیه و مراد خدا را درک کنند، نه آن‌که به طور مطلق از تفسیر برحذر باشند (ابن کثیر، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۱۳ و ذهبی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۶۱).

حاصل آن‌که اکثر دانشمندان شیعه و اهل سنت بر این قول متفقند که روایات نهی از تفسیر به رأی به معنای نفی مطلق تفسیر نیست و باید به معنای واقعی این روایات پی برد.

در همین زمینه عده‌ای از اهل سنت، تعبیر «تفسیر به رأی» را به دو گونه تقسیم کرده‌اند: تفسیر

به رأی نکوهیده و ناروا، و تفسیر به رأی پذیرفته شده و روا. آنان می‌گویند: آن چه مفسر با شرایط و لوازمش انجام می‌دهد، از قسم دوم است. شاطبی نخستین بار این تقسیم‌بندی را انجام داده است (قاسمی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۶۵) و پس از وی امثال ذهبی از وی پیروی کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۲۶۵).

به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی درست نیست، چون لسان این روایات تخصیص‌بردار و بخش‌پذیر نیست، بویژه اگر ضمیر در «برایه» را مورد توجه قرار دهیم که نشان می‌دهد تفسیر به رأی خود شخص است و همیشه ناروا و نکوهیده، حتی اگر به مقصد هم برسد این نکوهش پابرجاست (چون از راهش نرفته است) و روایتی نیز از معصوم از فریقین نقل نشده که تفسیر به رأی را در مواردی ممدوح و برخی موارد آن را مذموم به حساب آورد.

برخی دیگر از اهل سنت کوشیده‌اند بین دو دیدگاهی که منع از تفسیر می‌کند و آن را موقوف به روایات می‌داند با دیدگاهی که تفسیر به معنای اجتهاد و استنباط از قرآن را پس از حصول شرایط لازم روا می‌شمرد، جمع کنند و اختلاف آن‌ها را اختلاف لفظی نشان دهد (ذهبی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۷۳)؛ لیکن این کوشش برخاسته از عدم درک درست از اعتقاد مانعین از تفسیر و نیز مخالف با نص صریح عبارت آن‌هاست که می‌گویند: «تفسیر قرآن برای هیچ کس روا نیست هر چند دانشمندی ادیب و آگاه به علوم فقه، نحو، اخبار... و باید تنها به روایات تفسیری از پیامبر خدا اکتفا شود» (راغب، ۱۴۰۵، ص ۹۳). اینان گمان کرده‌اند مانعین، تفسیری را نهی می‌کنند که بر اساس قوانین عربی و موافق با ادله شرعی نیست و مفسر، شرایط لازم برای تفسیر را دارا نمی‌باشد؛ غافل از این که اساساً تفسیر بدون شرایط لازم از دایره بحث بیرون است و کسی در منع آن تردید نکرده است، موضع نزاع در این است که آیا مفسر پس از دستیابی به شرایط لازم می‌تواند کتاب خدا را تفسیر کند یا آن که تنها باید به روایات و آثار منقوله اکتفا کند، عده‌ای اندک از فریقین آن را منع و جمع کثیر از دو فریق آن را روا می‌دانند.

دیدگاه دیگری نیز در میان دانشمندان شیعه مطرح است، آنان بر این باورند: اساساً کار مفسر در سطح حمل کلام بر ظاهرش و استنباط از ظواهر الفاظ طبق محاورات عقلایی و قریحه عرفی با توجه به همه قرائن و شواهد درونی و برونی، مصداق تفسیر نیست، چه رسد به آن که تفسیر به رأی باشد، چون واژه تفسیر در اصل به معنای کشف و ابراز است و این مناسب با جایی است که الفاظ مغلق و عبارات معماگونه باشند تا کشف القناع (پرده‌برداری) که همان معنای تفسیر است صدق کند (اصفهانی، ۱۳۶۶، ص ۴۴ و انصاری، ص ۳۵). این معنا نیز از روایات نهی از تفسیر تمام نیست؛ چون

روایاتی که درباره نهی از تفسیر به رأی رسیده، درباره هر نوع کشف و ابراز و استنباطی از قرآن است هر چند اجمال و ابهامی در آیه نباشد، و روایاتی که مناظره ائمه طاهرین را با مخالفان بیان کرده شاهد بر این مدعاست. افزون بر آن اگر تفسیر به رأی تنها در الفاظ مجمل و مغلق و دقایق قرآن باشد، باید تمام کسانی که مورد نهی قرار گرفته‌اند به دنبال اشارات و مجملات و دقایق و بطون و... رفته باشند، در حالی که چنین نیست. بنابراین، همان‌گونه که ادعای اکثر قرآن‌پژوهان فریقین بر آن است کاوش در حیطه ظواهر الفاظ قرآن بعد از فحص و بررسی همه شواهد و قرائن درونی و برونی برای درک مراد خدا، تفسیر خواهد بود؛ لکن تفسیر به رأی نیست. از جمله ادله برای اثبات این مدعا (که چنین برخوردی با قرآن تفسیر به رأی نیست) تحلیل و بررسی معنای واژه «رأی» و معنای حرف «باء» و نیز دقت در جمله‌بندی این احادیث است.

واژه «رأی» به معنای اعتقاد و دیدگاهی است که یک فرد از راه تلاش فکری برای خود بر می‌گزیند خواه با برهان عقلی به دست آید یا مستند نقلی داشته باشد، خواه مطابق با واقع یا مخالف با واقع باشد و خواه قطعی یا در حد گمان و استحسان باشد (فراهیدی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۲۹۴ و فیروزآبادی، ج ۴، ص ۳۳۳)، این واژه در این روایات به معنای دیدگاهی است که شخص با اجتهاد و تلاش فکری بر می‌گزیند.

کلمه «باء» نیز در این جا به معنای «سببیت» (به ظاهر)، «استعانت» و «تعدیه به مفعول دوم» است. در صورتی که باء به معنای سببیت باشد، مقصود آن است که مفسر به خاطر رأی خاص که انتخاب کرده به تفسیر قرآن می‌پردازد و آیه را طبق آن معنا می‌کند. روشن است چنین مفسری در صدد فهم و کشف مقصود خداوند نیست، بلکه در مقام تایید دیدگاه خویش است و آیات قرآن را مستمسک خود قرار داده و سزاوار نكوهش است، در این صورت مفاد روایات تفسیر به رأی، همان فرمایش نقل شده از امام علی است که فرمود: «عطفوا الهدی علی الهوی؛ هدایت و معارف قرآن را تابع تمایلات و آراء خود قرار می‌دادند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) به جای آن‌که براساس قرآن، دیدگاه‌های خود را متهم بدانند (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶).

در صورتی که باء برای استعانت باشد، مقصود آن است که مفسر به جای تفسیر آیات به کمک قواعد محاوره و ادبیات عرب و قرائن درونی و بیرونی، به کمک رأی خود آیات را تفسیر می‌کند، چنین مفسری نیز در صدد فهم مراد خداوند نیست.

طبق معنای سوم از کلمه باء، مفسر در تفسیر آیه به جای آن‌که مفاد آیه را بیان کند، آرای خود را مطرح می‌کند و میان آیه شریفه و آرای خود «این همانی» برقرار می‌سازد. در این صورت نیز وی به

جای فهم متن در صدد ارایه رأی خویش بوده و چنین تفسیری مورد نکوهش است (برای توضیح بیش‌تر: بابایی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۵۷).

در تایید معنای مذکور از روایت نهی از تفسیر به رأی باید ضمیری را که مضاف الیه «رأی» است در نظر گرفت (چون به صورت «رأیه» به کار رفته است) یعنی مفسر به خاطر رأی خودش یا به کمک رأی خودش قرآن را تفسیر می‌کند که قطعاً سزاوار نکوهش است. شاهد دیگر نیز این است که در برخی از این احادیث تعبیر: «من فسر القرآن بغير علم...؛ هر کس قرآن را بدون علم تفسیر کند...» به کار رفته است. روشن است در این صورت نیز چنین تفسیری مردود و حرام خواهد بود. شاید هم مقصود از تفسیر به رأی در لسان روایات با تفسیر به غیر علم یکسان باشد.

در بررسی تطبیقی دیدگاه‌های فریقین درباره معنای این روایت به نقاط مشترک فراوان بر می‌خوریم که جملگی آن‌ها به یک نقطه اصلی بر می‌گردد و آن عبارت است از: «تفسیر قرآن بدون علم و یا تحمیل قرآن بر رأی و پیش فرض مفسر». مصادیق تفسیر قرآن بدون علم در کلام دانشمندان فریقین متعدد است از جمله: «سخن درباره آیاتی که علمش به خدا واگذار شده و یا بیانش به عهده رسول خداست؛ مانند: ساعت برپایی قیامت و بیان و تفصیل احکام نماز و روزه و...» (طوسی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۴؛ طبری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۵۸ و ابن عطیه، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۶)، «تفسیر بدوی از آیات به محض خطور آن به ذهن بدون فحص از قراین منفصله و بررسی جوانب آیه و ملاحظه ناسخ و منسوخ، مجمل و مفصل و...» (اصفهانی، ۱۳۶۶، ص ۵۱؛ قرطبی، ج ۱، ص ۳۳؛ ابوحیان، ج ۱، ص ۱۳ و ابن عاشور، بی تا، ج ۱، ص ۳۵)؛ «تفسیر درباره غرائب قرآن و الفاظ مبهم با تمسک به ظاهر عربی قرآن بدون استظهار از روایات و نقل» (قاسمی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۵؛ قرطبی، ج ۱، ص ۳۴ و فیض کاشانی، ج ۱، ص ۲۹). «عدم موافقت درک مفسر با لسان عربی قرآن و قواعد لفظیه بدون دلیل برونی» (قاسمی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۶۵ و اصفهانی، ۱۳۶۶، ص ۵۱)، «اظهار قطعیت درباره مراد خدا از الفاظ مشترکه بدون دلیل و استناد به نقل» (طوسی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۶؛ اصفهانی، ۱۳۶۶، ص ۵۱ و آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶) تفسیر قرآن براساس تحمیل رأی بر قرآن که ریشه در هوای نفس مفسر دارد و به منظور اثبات صحت رأی خود، تفسیر می‌کند که در این صورت دیدگاه یا مذهب مفسر اصل و قرآن فرع خواهد بود. این نوع تفسیر نیز به اتفاق فریقین و بدون تردید، تفسیر به رأی است (بغوی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۴؛ آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶؛ ابن عاشوری، بی تا، ج ۱، ص ۴۵؛ فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۸ و مدرسی، ج ۱، ص ۳۷).

پس چنان که ملاحظه شد از روایات نهی از تفسیر به رأی و روایات نهی از تفسیر بدون علم

بیش از این استفاده نمی‌شود که مفسر بدون علم، قرآن را تفسیر می‌کند و یا در صدد تحمیل رأی خود به قرآن است از این رو هیچ کدام از فریقین نمی‌توانند یکدیگر را متهم کرده، تفسیرشان را در جرگه تفسیر به رأی محسوب کنند و یا قید و شرطی برای تفسیر یکدیگر قرار دهند، جز آن‌که دلیلی قطعی بر مدعای خود داشته باشد. به طور نمونه محمدحسین ذهبی علم کلام را به آن گونه که از تفکر اشعری اوست، جزو شروط تفسیر اجتهادی مقبول بر می‌شمرد و می‌گوید: «هر مفسری آن را رعایت نکند در ورطه تفسیر به رأی مذموم گرفتار می‌آید». (ذهبی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۶۷) جالب است وی نمونه‌ای از تفسیر علم الهدی سید مرتضی را در رفع ید از ظاهر قرآن (در آیه ۱۷۲ - ۱۷۳ سوره اعراف) بیان می‌کند و آن را دلیل بر تفسیر به رأی مذموم به حساب می‌آورد و می‌گوید: «اهل سنت از این ظاهر رفع ید نمی‌کنند، از این رو تفسیرشان تفسیر به رأی جایز است» (همان، ج ۱، ص ۴۱۱) غافل از این‌که مفسران اهل سنت نیز همان افرادی که ذهبی تفسیرشان را تفسیر به رأی جایز می‌داند، از ظاهر همین آیات رفع ید کرده‌اند، (بیضاوی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۶۶ و رازی، ۱۴۱۹، ج ۱۵، ص ۴۶ - ۵۱). جای بس شگفتی است که ذهبی با این تتبع ناقص بارها تفسیر شیعه را تفسیر به رأی مذموم محسوب کرده و ادعا می‌کند تفسیر شیعه برای دفاع از مذهب شکل گرفته است! (همان، ج ۱، ص ۲۸۱ و ج ۲، ص ۱۶).

مآخذ

۱. آلوسی، شهاب الدین محمود، روح المعانی فی تفسیر العظیم والسبع المثانی، تصحیح: محمدحسین العرب، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۲. ابن حنبل، احمد، المسند، تحقیق: باشراف شعيب الانزوط، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۳. ابن عاشور، محمدالطاهر، التحرير والتنوير، الدار التونسية للنشر، لیبی، بی تا.
۴. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، بیروت، ۱۴۰۲ ق.
۵. ابن عطیة اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۷. اصفهانی، الشیخ محمدحسین، مجد البیان فی تفسیر القرآن، مؤسسة البعثه، قم، ۱۳۶۶ ش.
- الانزوط، شعيب ابن حنبل، احمد.
۸. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول (الرسائل)، تحقیق: عبدالله النورانی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.
۹. بابایی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. بحرانی، یوسف بن احمد، الدرر النجفیه، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، قم، بی تا.
۱۱. بغدادی، علی بن محمد بن ابراهیم، لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. بغوی، الحسین بن مسعود الفراء، معالم التنزیل (تفسیر البغوی)، تحقیق: خالد عبدالرحمن العک، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل واسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۱۴. ترمذی، محمد، الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت.
۱۵. خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۱۶. ذهبی، محمدحسین، التفسیر والمفسرون، ط الثانية، بیروت، ۱۳۹۶ ق.
۱۷. رازی، ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن ابی حاتم الرازی)، تحقیق: اسعد محمد الطیب، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۴۱۹ ق.

١٨. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مقدمه جامع التفاسیر، تحقیق: احمد حسن فرحات، الکویت، ١٤٠٥ ق.
١٩. شاطبی، ابراهیم بن موسی، الموافقات فی اصول الشریعه، بقلم عبدالله دراز، دار المعرفه، بیروت.
٢٠. صدر، السید محمدباقر، دروس فی علم الاصول، دار الکتب اللبنانی، بیروت، ١٩٧٨ م.
٢١. صدوق، ابوجعفر محمد، معانی الاخبار، تصحیح: علی اکبر الغفاری، ١٣٦١ ق.
٢٢. _____، علل الشرایع، مکتبه الداوری، قم، ١٣٨٥ ق.
٢٣. طبری، محمد، جامع البیان عن تأویل القرآن، بیروت، ١٤٠٨ ق.
٢٤. طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٢ ق.
٢٥. عیاشی، محمد، کتاب التفسیر، تحقیق: مؤسسه البعثه، قم، مؤسسه البعثه، ١٤٢١ ق.
٢٦. فراهیدی، خلیل، ترتیب کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، انتشارات اسوه، قم، ١٤١٤ ق.
٢٧. قیروزآبادی، مجدالدین، قاموس محیط، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
٢٨. فیض کاشانی، محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، تصحیح: الشیخ حسین الاعلمی، مشهد.
٢٩. قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل (تفسیر القاسمی)، دار الفکر، بیروت، ١٣٩٨ ق.
٣٠. ماوردی، ابوالحسن علی، النکت والعیون (تفسیر الماوردی)، تحقیق: السید بن عبد المقصود، دار الکتب العلمیه، بیروت، ١٤١٢ ق.
٣١. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، طهران.
٣٢. _____، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، طهران، ١٣٦٣ ش. مدرسی، من هدی القرآن.
٣٣. مفید، محمد، تصحیح الاعتقادات، تحقیق: عصام عبدالسید، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، قم، ١٤١٣ ق.
٣٤. نسائی، احمد، سنن النسائی، دار الکتب العلمیه، بیروت.
٣٥. نهج البلاغه، جمع الشریف الرضی، ضبط: الدكتور صبحی صالح، بیروت، ١٣٨٧ ق.